

گفت‌و‌گو با براد پیت

به دنبال جادوی کمال

براد پیت به نقش جسی جیمز قدم دیگری برای دور شدن از قواعد سنتی هالیوود برداشت. بازی‌اش در قالب این باغی افسانه‌ای مورد توجه فراوان قرار گرفته و نهیب می‌زند پسر خوش‌سیما جافتاده‌تر شده و به دنبال تجربه‌های نو است. این مصاحبه برگرفته از سه گفت‌و‌گوی مختلف او در امپایر، پره‌میر و اسکرین نشان می‌دهد نباید عجولانه در مورد پیت قضاوت کرد. در عین حال می‌توان دریافت همین حالا هم کارنامه قابل توجهی برای خود رقم زده و تعداد آثار خوبش کم هم نیستند.

ترغیب کرد؟

دو فیلم آندرو گونزالس ایناریتو یعنی عشق سگی و ۲۱ گرم را دیده بودم. مضمون اصلی بابل فوق‌العاده بود، یعنی فقدان ارتباط در قرن بیست‌ویکم، در حالی که ظاهراً در عصر ارتباطات به سر می‌بریم. بابل به توصیف دشواری ارتباط می‌پرداخت، ولی این نکته که همه ما آدم‌ها چه قدر شکننده هستیم هم جذاب بود. این که اگر حلقه‌های شکست، این شکستن فقط به دلیل پوسیدگی آن حلقه نیست، بلکه خود این رشته، پوسیده بوده. در بابل مدام در حال کنار هم قرار دادن مهره‌های مختلف هستم و ناتوانی‌ام در دستیابی به نظم است که درام صحنه‌ها را افزایش می‌دهد.

می‌گویند شما در تهیه بودجه ۲۵ میلیون

دلاری بابل نقش اساسی داشتید.

براد گری آدر استودیوی پارامونت از دوستان قدیمی‌ام است و وقتی قصه فیلم را به تفصیل برایش توضیح دادم، متقاعد شدم می‌توانیم اثر خوبی بسازیم. به او گفتم ایناریتو قصد دارد کمی سن مرا بالا ببرد.

فیلم برداری چگونه پیش رفت؟

تصور نمی‌کردم آن قدر طولانی و دشوار شود.

یکی از ویژگی‌های آثار ایناریتو این است

که آدم را می‌ترساند و نمی‌دانید با این

ترس چه کنید؟

نکته حیرت‌انگیز این بود که او سعی می‌کرد در مورد

ارتباطات حرف بزند و به سوءتعبیر جاری در این

جسی جیمز شخصیت اسطوره‌ای تاریخ

آمریکا به‌شمار می‌رود. یک قهرمان ضد

قانون، پسر بد خوش‌سیمایی که همه

دوستش دارند. آیا می‌خواستید او را به

عنوان یک شخصیت منفی نشان دهید؟

سعی کردم به او هیبتی انسانی ببخشم. در عین حال

من اهل میسوری‌ام و به خودم می‌بالم که میسوری

قلمرو جسی جیمز بود. تحقیق در مورد میسوری و

پیدا کردن اطلاعاتی در مورد جایی که به آن تعلق

دارم، برایم لذت‌بخش بود.

آیا هنوز هم به میسوری سر می‌زنید؟

خانواده‌ام هنوز آن جا هستند. به میسوری می‌بالم.

در مورد این فیلم توضیح بدهید؟

چه عنوان بزرگی! ترور جسی جیمز توسط رابرت

فوردر بزدل. عاشقش هستم.

چه چیزی شما را جذب این اثر کرد؟

قصه فیلم بیش‌تر در مورد خلق و خو و ذهنیات جسی

جیمز است تا اکشن. چیزی که حالا برایم بسیار جذاب

شده. اندرو دومینیک آکارگردان] به وجه ویرانگرانه

شهرت فراوان و تبعاتش هم نگاه می‌کرد که برایم بسیار

جذاب بود. جسی جیمز هم رفته درون یک ویتترین

بزرگ تا تماشايش کنند و هم در چهارراه حوادث قرار

دارد. خواهش می‌کنم مرا با او مقایسه نکنید. من خودم

را در ویتترینی برای تماشا قرار نداده‌ام.

ایناریتو و فینچر

چه چیزی شما را به بازی در بابل (۲۰۰۶)

زمینه دست یابد، بدون این که لزوماً از نگاه آن‌ها به مسائل نگاه کند. این رویکرد او شایسته تقدیر است، چون به هیچ وجه آسان نیست.

چگونه برای فیلم باشگاه مشت‌زنی انتخاب شدید؟

قصه چاک پالانیوک فوق‌العاده بود. اثری بود در نقد دگرگونی‌های مصرف‌گرایی در آمریکا و فرهنگ مردسالاری. طی خواندن آن مشوش می‌شوید، درست مثل زمانی که به نام هیولاها نامرئی نوشت، ولی هیچ ناشی حاضر نشد چاپش کند، چون می‌گفتند آزاردهنده است. وقتی دیوید افینچر [و اندرو کوبین] داکر [که فیلم‌نامه را بازنویسی کرد] نسخه فیلم‌نامه را برایم فرستادند، بلافاصله گفتم: «حاضر». در حالی که راس بل [تهیه‌کننده] پیش از آن با راسل کرو در مورد نقش تایلر دردن مذاکره کرده بود.

شما برای این فیلم ۱۷/۵ میلیون دلار دستمزد گرفتید که برای چنین اثری عجیب به نظر می‌رسید؟

یادتان باشد پیش از آن در فیلم جو بلاک را ملاقات کنید (مارتین برست، ۱۹۹۸) بازی کرده بودم که با شکست مواجه شد. در آن فیلم نقش «مرگ» را بازی کرده بودم. اما احتمالاً بل و همکارانش فکر می‌کردند باشگاه مشت‌زنی به دلیل حضور من بیش‌تر خواهد فروخت. فیلم با ۶۵ میلیون دلار در زمانی نزدیک به چهار ماه ساخته شد و دیوید از ۱۵۰۰ حلقه فیلم استفاده کرد، یعنی سه‌برابر بیش‌تر از سایر فیلم‌های هالیوود. آن هم با فرمت فیلم سوپر ۳۵.

هفت (۱۹۹۵) نقطه عطف زندگی حرفه‌ای تان به‌شمار می‌رود. آن‌جا هم با ترکیب فینچر به عنوان کارگردان و اندرو کوبین واکر در قالب فیلم‌نامه‌نویس روبه‌رو هستیم.

ایده اولیه هفت به اندرو تعلق داشت. به زمانی که در نیویورک بی‌کار بود و در خیابان‌ها پرسه می‌زد و جز کثافت، خشونت، آلودگی، صدا و افسردگی چیزی نمی‌یافت. دیوید استاد خلق چنین فضاهایی است و آرتور [مکس، صحنه‌آرا] و داریوش [خنجی، فیلم‌بردار] کاملاً می‌دانستند دیوید و اندرو دنبال چه هستند. هیچ چیز در هفت به‌درستی کار نمی‌کند و به نظر می‌رسد همه چیز در حال از هم گسستن است. **می‌دانیم فیلم یکی دو پایان متفاوت داشت. آن‌ها چه بودند؟**

یکی این که من و کوبین اسپرسی درگیر می‌شویم و من کشته می‌شوم و بعد مورگان فریمن طی صحنه بسیار خشونت‌باری کوبین را تکه‌تکه می‌کند تا زجر بکشد.

برای اولین‌بار کی به جنبه‌های درونی شخصیتی که بازی می‌کردید نزدیک شدید؟

احتمالاً باید از کالیفرنیا (دومینیک سنا، ۱۹۹۳) نام ببرم. در این فیلم بود که پا به درون نقش گذاشتم و به کشف رسیدم. آن نقش مرا به مسیرهای جدیدی انداخت. در حالی که نویسنده از بازی من نفرت داشت. او می‌خواست من مارتین شین سرزمین‌های بد

باشم. وقتی برای اولین‌بار پا به هالیوود گذاشتم همه مرا به سوی مجموعه‌های کم‌دردی تلویزیون هل دادند که برایم جذباتی نداشت. همیشه می‌خواستم آرام کار کنم. سپس نفرین نقش اول به سراغم آمد که خوشبختانه زود از شرش خلاص شدم.

وارن بیتنی گفته به هر نقش در قالب یک شخصیت می‌نگرد تا نقش اول. فکر می‌کنم شما هم همین نکته را تکرار می‌کنید؟

فکر می‌کنم همین‌طور باشد. به رابرت دنیرو نگاه کنید: می‌توانید تب و تاب نیویورک را در او ببینید و مهم نیست نقش‌اش ده دقیقه‌ای است یا صد دقیقه‌ای. باید به تحقیق در مورد نقش دست‌بزنید و دریابید تا چه حد می‌توانید جلو بروید.

در چه فیلمی بیش‌تر با مشکل برخورد کردید؟

در دوازده میمون (تری گیلیام، ۱۹۹۵) به‌خصوص که موقعیت‌ام در نیمه اول فیلم با نیمه دوم فرق دارد. اما بازی با مضامین دیوانگی، خاطره ذهنی و سفر در طول زمان را دوست داشتم.

در فیلم‌های تجاری

چرا بازی در دسته یازده نفری اوشن (استیون سادبرگ، ۲۰۰۱) را پذیرفتید؟

در وهله اول به خاطر استیون سادبرگ. بعد وقتی گفتند قرار است فیلم پر از ستاره‌های مختلف باشد گفتم چه بهتر. برخی از اطرافیانم مخالف ایده همبازی شدن با چندین بازیگر معروف بودند، ولی وقتی کار شروع شد، دیدم هر یک از ما ورقه‌هایی در دست داریم که مثل آن سرعت، وظایف‌مان به تفکیک رویش نوشته شده.

در همه صحنه‌های فیلم تقریباً در حال خوردن چیزی هستید. چرا؟

نمی‌دانم چگونه شروع شد، ولی وقتی شروع شد دیگر نتوانستیم جلوی‌ش را بگیریم. اما به این نکته هم توجه می‌کردیم که وقتی آن قدر درگیر عملیاتی مثل سرعت بزرگ می‌شوید، فرصتی برای نشستن و غذا خوردن ندارید و همیشه چیزی برای خوردن به همراه دارید. در فیلم، نقش مرد شماره دو را پس از جرج کلونی دارم. و همیشه در حال حرکت هستیم. در رویارویی با نقش‌هایم به تعبیری ریاضی‌وار برخورد می‌کنم و از خودم می‌پرسم: «با مشکلی که این شخصیت با آن روبه‌رو شده، چگونه روبه‌رو می‌شوی؟» که گاهی اوقات پاسخی برایش دارم و گاهی ندارم.

موقع ایفای نقش در این فیلم به چه موسیقی‌ای می‌اندیشید؟

پاسخش بسیار آسان است. به قطعاتی از فرانک سیناترا، دین مارتین و سامی دیویس. آن‌ها باید حین ساختن دسته یازده نفری اوشن در لاس‌وگاس کلی تفریح کرده باشند. فکر می‌کنم سیناترا و داروستاش بودند که باید فیلم دسته سیزده نفری اوشن را می‌ساختند، نه ما.

چه نکته‌ای در کار سادبرگ توجه‌تان را

جلب کرد؟

این که اگر واکنش خوبی از شما سر بزند، از آن در فیلم استفاده می‌کند و اگر عمل احمقانه‌ای انجام دادید باز هم آن را مورد استفاده قرار می‌دهد.

شما چه عمل احمقانه‌ای طی فیلم برداری انجام دادید؟

من؟ هیچی! اما کلونی چرا.

در فیلم تروا (وولفگانگ پترسن، ۲۰۰۴) نقش آشیل را بازی کردید. مردی با قدرت بی‌حصر. اگر مثل او قدر تمند بودید چه می‌کردید؟

زمان را به عقب با می‌گرداندم و از بروز حداقل چند فاجعه جلوگیری می‌کردم!

برای بازی در نقش آشیل چه تحقیقاتی انجام دادید؟

خوشبختانه مطالعات پرشماری درباره ایلید انجام شده و اگر بخواهید می‌توانید چند سالی را با هومر، ایلید و آشیل سپری کنید. من مضمون یک شخصیت تک‌افتاده را که در جست‌وجوی خود است میان آن همه کتاب، پایان‌نامه و تحقیق دنبال کردم.

آیا ایلید را به طور کامل خواندید یا به فیلم‌نامه دیوید بیروف قناعت کردید؟

متن را کامل خواندم و بسیار بیش‌تر از آن. می‌خواستم وقتی کسی مثل شما چنین پرسشی را مطرح کرد بگویم: «بله» امی خندد!

جایی خواندم گفته بودید آشیل بهترین نقش زندگی حرفه‌ای‌ام خواهد بود.

خیر، هرگز این جمله را به زبان نیاورده‌ام.

نقش دشوار و متفاوتی بود. این‌طور نیست؟

با اثر غول‌آسایی روبه‌رو هستید که آدم را به جنگ می‌طلبد. بازیگران معمولاً از چنین نقش‌هایی استقبال می‌کنند. وقتی طی خواندن متن به جمله «همه آن چه آدم‌ها خواهانش هستند را می‌خواهم و بیش‌تر هم می‌خواهم.» برگشتم به خودم گفتم: «چه شخصیت بی‌قرار و منزوی‌ای! می‌خواهد از مرگ فرار کند، ولی مرگ مثل سایه دنبالش می‌آید. آیا کسب افتخارات بزرگ به‌راستی انسان را راضی می‌کند؟» همه این‌ها جذاب بود. پاشنه آشیل همان قلب اوست. بنابراین به عنوان یک بازیگر باید بتوانید احساسات درونی این شخصیت را هم عرضه کنید.

آیا بین مسیری که آشیل برای کسب افتخار می‌پیماید و آن چه خودتان انجام داده یا می‌دهید شباهتی یافتید؟

نمی‌دانم. پرسش سختی است. شاید وقتی به شهرت می‌اندیشید و برایش جان می‌کنید، تا حدی در راهی که آشیل در آن گام برداشته، راه می‌روید. ولی نخواهید دست به این قبیل مقایسه‌ها بزنم.

دشواری بازی در صحنه‌های نبرد که شمشیر می‌زدید چه بود؟

طراحی آن صحنه‌ها به صورت فوق‌العاده‌ای انجام شده بود. سایمون کرین مسئولیت طراحی بخش‌های جنگ و درگیری‌ها را بر عهده داشت. او همان کسی

چه کسی گفته ما از هجوم این همه غریبه به زندگی خصوصی مان عذاب نمی کشیم؟ چه کسی گفته ما نمی خواهیم مثل بقیه یک شب بیرون برویم و در رستورانی شام بخوریم؟ عکاس ها و خبرنگارها همه ما را به زندانیانی در خانه های مان بدل ساخته اند.

است که طراحی صحنه های جنگ نجات سرباز رایان (استیون اسپیلبرگ) و شجاع دل (مل گیسن) را انجام داده بود. او سعی کرد ترکیب باله واری به صحنه های شمشیر زدن بدهد. در عین حال نمی خواست درگیری ها مثل فیلم های امروزی سریع انجام شوند. میزان تدوین در این صحنه ها زیاد نبود. همه در صحنه مثل مهره های شطرنج حرکت می کردیم و جابه جا می شدیم و بر شطرنجی بودن آن نبردها اشراف می یافتیم. شدت ضربه ها را احساس می کردید و عمق زخم ها را می دیدید.

آیا از سیم های فلزی هم در آن صحنه ها استفاده شد؟

خیر.

در تروا تازه پا به چهل سالگی گذاشته بودید. چه تمریناتی را برای دستیابی به آن آمادگی جسمی سپری کردید؟

وحشتناک بود. حداقل شش ماه زودتر از بقیه تمریناتم را با یک مربی دیگر آغاز کردم. روزی چهار وعده غذای پروتئین دار می خوردم. از سیگار خبری نبود و روزی سه چهار ساعت را در سالن بدنسازی سپری می کردم. سه ماه اول بسیار سخت گذشت. ولی به تدریج به آمادگی مناسبی دست یافتم. به این ها تمرین و آموزش شمشیرزنی را هم بیفزایید.

چه قدر بر لهجه و نوع گویش خود به نقش آشیل تأکید کردید؟

اساس کار حفظ لهجه های کلاسیک بود، منظوم انگلیسی کلاسیک است. یافتن افرادی که به زبان انگلیسی، با لهجه ای نزدیک به آن چه کلاسیک قدیمی خوانده می شود حرف بزنند، آسان نبود. در آمریکا یافتن افرادی با لهجه ایرلندی و اسکاتلندی اصیل آسان است. اما برای پیدا کردن کسانی که در این زمینه الگوی ما قرار بگیرند، زمان بسیاری صرف شد.

صحنه های در فیلم وجود دارد که برابر پیتر اوتول قرار می گیرید و طی مکالمه دو نفری بخشی از ایلپاد را بر زبان می آورید.

می توانم بگویم کاملاً نزدیک به متن ایلپاد. دیوید بنیوف در فیلم نامه ۱۲۰ صفحه ای اش که اکثر بخش های کلیدی ایلپاد را در آن آورده، کار فوق العاده ای انجام داده بود. بازی برابر پیتر فوق العاده بود. اگر بخواهم به چند نقطه اوج خاطراتم از دوران بازیگری ام اشاره کنم، یکی همین همبازی شدن با پیتر بود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



قصه بسیار عجیبی است. فینچر آن را قصه‌ای در مورد مرگ و زندگی آدم‌ها می‌خواند، اثری در مورد سفر ناگزیر همه انسان‌ها. در ابتدا چیز زیادی از این قصه سر در نیاوردیم، ولی دیوید دوست بسیار نزدیکم است و هر کاری برایش انجام می‌دهم. وقتی گفت بیا. بلافاصله راه افتادم. این فیلم در عین حال نامه عاشقانه‌ای خطاب به شهر نیواورلئان هم هست.

شما و آنجلینا جولی اخیراً خانهای در نیواورلئان خریدهاید.

جایگاه اصلی ما در آمریکا در این شهر است. خانهای در لس‌آنجلس داریم، ولی زندگی در لس‌آنجلس محال شده. همه‌جا به خبرنگارها و عکاس‌ها تعلق دارد و هر بار از در خانه بیرون می‌آییم، ده‌ها نفر محاصره‌مان می‌کنند و بچه‌های‌مان مورد آزار عکاس‌ها قرار می‌گیرند. در حالی که همیشه می‌خواستیم بچه‌ها طعم زندگی عادی را هم بچشند. به همین دلیل راهی نیواورلئان شدیم. نیواورلئانی‌ها آدم‌های خونسردی هستند و کاری به آدم ندارند. حالا بچه‌ها می‌توانند تا حدی مثل آدم‌های عادی زندگی کنند.

به نظر می‌رسد هر چه بزرگ‌تر می‌شوید، دل‌تان برای زندگی عادی بیش‌تر تنگ می‌شود.

ما هم مثل همه مردم باید از خودمان محافظت کنیم. چه کسی گفته ما از هجوم این‌همه غریبه به زندگی خصوصی‌مان عذاب نمی‌کشیم؟ چه کسی گفته ما نمی‌خواهیم مثل بقیه یک شب بیرون برویم و در رستورانی شام بخوریم؟ عکاس‌ها و خبرنگارها همه ما را به زندانی‌ی در خانه‌های‌مان بدل ساخته‌اند. تاکنون به صورت جدی به این نکته فکر کرده‌اید؟

آیا پدر شدن زندگی‌تان را دگرگون کرد؟
البته. پدر شدن فوق‌العاده بود. حالا نمی‌توانم خودم را آدم دیگری تصور کنم که گاهی برای خودم هم عجیب است.

می‌گویند طی زایمان آنجلینا در آفریقا، پاپاراتزی‌ها را اغوا کردید به دنبال شما راهی آفریقا شوند. آیا به راستی می‌خواستید این کار را بکنید؟

می‌دانستیم دنبال‌مان راهی آفریقا می‌شوند. بنابراین سعی کردیم در این مورد برنامه‌ریزی کنیم.
چرا آفریقا؟

می‌خواستیم دخترمان در قاره دیگری جز آمریکا زاده شود. می‌خواستیم وقتی بزرگ شد به مطالعه در مورد تاریخ و فرهنگ جایی که در آن به دنیا آمده دست بزند. در عین حال قوانین مربوط به حفظ زندگی خصوصی در آفریقا بیش‌تر و سخت‌گیرانه‌تر از ایالات متحده است.

می‌دانم عاشق معماری هستید. آیا درگیر ساختن بنایی هستید؟

چند شریک دارم که دفاتری در لس‌آنجلس، برلین و پکن دارند. ایده‌هایی داریم که شاید به‌زودی به مرحله اجرا درآیند.

می‌توانید در مورد حس زیبایی‌شناسی‌تان

باشم. تیپ مرد خونسرد بیش از حد ملال‌آور شده، این‌طور نیست؟

در این فیلم با جولیا رابرتز همبازی شدید. او را قبل از می‌شناختید.

پانزده سال پیش‌تر وقتی هر دو جوان بودیم در فیلم **شاد کنار یکدیگر** (مل دامسکی، ۱۹۸۹) بازی می‌کردیم. بازی برابر جولیا لذت‌بخش و مفرح است. او می‌گفت کارهای کاترین هپبرن و اسپنسر ترسی را به یاد بیاوریم.

فیلم‌های متفاوت زندگی خصوصی

آیا می‌خواهید روند ساختن فیلم‌هایی با مضامین اجتماعی و سیاسی را ادامه دهید؟

نمی‌خواهم خطی بکشم و بگویم فقط در یک‌سوی آن خواهم ماند. در حال حاضر درگیر فیلم **ماجرای عجیب بنجامین باتن** به کارگردانی دیوید فینچر هستم. بازیگر مقابلم کیت بلانشت است. بعد در یک فیلم کمدی از برادران کوئن بازی می‌کنم.

بر اساس قصه کوتاهی از اسکات فیتزجرالد؟

بله، قصه جذابی است که اریک راث آن را بر مبنای اثر اسکات فیتزجرالد نوشته. مردی که بزرگسال به دنیا می‌آید و به تدریج به‌سوی دوران کودکی بازمی‌گردد.

وقتی برابر بازیگر قدیمی و بزرگی مثل پیتر اوتول قرار می‌گیرید، بی‌قرار نمی‌شوید؟

اگر جوان‌تر بودم می‌گفتم بله، ولی حالا خیر. می‌دانم وقتی بازی بازیگر مقابل‌تان بهتر است، شما هم چاره‌ای جز بهتر شدن ندارید. شما به او نیاز دارید و او به شما.

صحنه رویارویی آشیل و پریام هم فوق‌العاده از آب درآمد.

بله، صحنه بسیار جذابی است. جایی را دوست دارم که پریام نزد آشیل می‌آید و آشیل می‌گوید: «حتی اگر این کار را برایت انجام دهم، باز هم صبح بعد دشمن من به‌شمار خواهی رفت.» پریام به او پاسخ می‌دهد: «امشب هم دشمن من هستی، ولی حتی دشمنان هم با قار و اصالت برخورد می‌کنند.» این صحنه در شناخت آشیل اهمیت بسیاری دارد. این‌جاست که درمی‌یابیم با بحران درونی روبه‌رو شده. نمی‌خواستیم تروا فقط اثری در مورد کینه و نفرت باشد، ماورای این مضمون رفتیم.

خود را شبیه چه ستاره قدیمی می‌دانید؟

در **مکزیکسی** (گور ورینسکی، ۲۰۰۱) نقش پیغام‌رسان یک گنگستر خرده‌پا را برعهده داشتیم و سعی کردم آن را ضد استیو مک کوئین بازی کنم. مک کوئین را با خونسردی‌اش می‌شناسم. من سعی کردم در عین خونسردی ظاهری شککننده داشته



در زمینه معماری توضیح دهید؟
به بناهای بلند و کم‌عرض علاقه دارم. به نور و مصالح به کاررفته هم اهمیت فراوانی می‌دهم. در مجموع به نوجویی در معماری علاقه دارم.

معماری در میان همه هنرها بازتابنده و جوه روان‌شناسی است.

وینستون چرچیل گفته: «بناهایی را می‌سازیم و سپس آن بناها ما را می‌سازند.» با شما موافقم. همه با بسک نگاه، یک کار درخشان معماری را از یک ترکیب بیقواره تشخیص می‌دهند. من عمیقاً به محیط فیزیکی اطرافم حساس هستم.

فکر کرده‌اید روزی بازیگری را کنار بگذارید و به طراحی صحنه در سینما رو آورید؟

نه. نمی‌توانم. روزگاری در دانشگاه میسوری تحصیل در رشته گرافیک را شروع کردم که متأسفانه نیمه‌کاره ماند.

کارگردانی چی؟ نمی‌خواهید فیلم بسازید؟

نکته این نیست که کارگردانی برایم جذاب نیست. ولی فکر می‌کنم مرا به جنون بکشد. باید کمال‌گرا باشید و همین امر آدم را دیوانه خواهد کرد. نوشتن هم بسیار هیجان‌انگیز است، ولی اهل نوشتن هم نیستیم. نمی‌توانید همه کارها را با هم انجام دهید. پدرم همیشه جمله‌ای را خطاب به من تکرار می‌کرد: «همیشه در انومیل یک شیشه آب و یک حلقه دستمال کاغذی به همراه داشته باش و هرگز

کارگردانی که علاقه دارید با او همکاری کنید، کیست؟

چند بار سعی کردم با دارن آرنوفسکی آکارگردان مرثیه‌ای برای یک رویا و چشمه همکاری کنم. او استعداد یگانه‌ای است و درک بصری فوق‌العاده‌ای دارد.

کدام فیلم است که به آن فکر می‌کنید و می‌گویید: «چه تصمیم درستی! آن فیلم را در زمانی مناسب بازی کردم.»

از این زاویه به فیلم‌هایی نگاه نمی‌کنم. فکر می‌کنم هر یک از آن‌ها به‌صورتی مرا به جلو رانند. گاهی باید بلغزید و عمل اشتباهی انجام دهید تا به مسیر اصلی و درست بازگردید. شاید وقتی بسیار پیر شدم پاسخ دیگری به سؤال شما بدهم. در حال حاضر مسیره‌های مختلفی را پیش گرفته‌ام و ترجیح می‌دهم جلو بروم تا بینم به کجا می‌رسم.

آیا چیزی به صورت غریزی از درون به شما می‌گوید این کار را انجام بده یا نه؟

طبعاً همین‌طور است. نسبت به قصه، فیلم یا آدمی احساس مثبتی دارید و گاهی همه چیز منفی است و بلافاصله می‌گویید: نه. هر چه سن بالاتر می‌رود بیش‌تر به خودتان نزدیک می‌شوید و بیش‌تر به این احساس دل می‌دهید. طی پنج‌شش سال اخیر بیش‌تر به خودم نزدیک شده‌ام و دیگر سعی نمی‌کنم مثل دیگران باشم. روزگاری سعی می‌کردم مثل رابرت دنبرو باشم، کسی که حالا می‌فهمم هرگز نمی‌توانستم مثل او شوم. حالا خودم هستم.

در میان بازیگران همدوره‌ای‌تان کار چه

کسانی برای‌تان جذاب بوده؟

باید به میکی رورکی اشاره کنم. او می‌تواند در یک لحظه هم یک سنگ سخت باشد و هم یک کاغذ ظریف. شون پن هم فوق‌العاده است. از قدیمی‌ها باید به جک نیکلسن اشاره کنم.

وقتی حرف می‌زدید یاد رابرت دووال افتادم. بازیگری که مثل شما بین قطب‌های مختلف احساسی حرکت کرد.

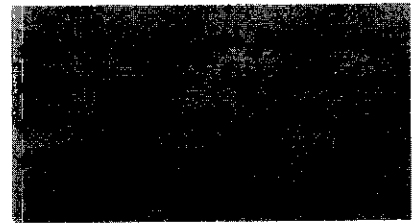
شاید تا حدی همین‌طور باشد. ولی نکته هم این است که ظرفیت ارائه عشق را به‌رغم ظاهر خشن‌تان داشته باشید که رابرت دووال داشت. او در سانتینی بزرگ (لویی جان کارلینو، ۱۹۷۹) فوق‌العاده است و بدون بروز احساساتش، احساساتی است. به قول ما اهالی میسوری، باید بتوانی بین خطوط راه بروی.

از این‌که خیلی‌ها دائماً به چهره شما و این‌که خوش‌سیما هستید اشاره می‌کنند، چه احساسی دارید؟

حالم به‌هم می‌خورد. هرگز نخواستم پسر خوش‌سیما و خوش‌تیپ قلمداد شوم. لباس‌های چشم‌نواز بپوشم و موهایم را روغن بزنم. من همیشه از به‌هم ریختن چهره‌ام استقبال کرده‌ام. هفت، باشگاه مشت‌زنی، کالیفرنیا، دوازده میمون یا بابل به‌روشنی این نکته را نشان می‌دهند.

چه نقش‌هایی را رد کردید و سپس افسوس خوردید؟

فکر می‌کنم نمی‌دانم. هیچ‌کدام. اما خوش‌حالم بازی در اسکندر (الیور استون)، چارلی و کارخانه شکلات‌سازی (تیم برتن) و تاپتاینیک (جیمز کامرون) را نپذیرفتم. ▶



درحالی‌که شیشه نوشابه را بین پاهایت گذاشته‌ای رانندگی نکن!»

یکی از تهیه‌کنندگان رفتگان بودید. آیا تا

این حد شیفته فیلم روابط جهانی (فیلم هنگ‌کنگی ساخته سال ۲۰۰۲) شده بودید؟

بله و دو سال‌ونیم طول کشید تا حقوق ساختن نسخه آمریکایی‌اش را به دست آوردم. سپس ویلیام موناهان درگیر فیلم‌نامه‌اش شد.

نمی‌خواستید یکی از دو نقش اصلی را بازی کنید؟

وقتی مارتین اسکورسیزی درگیر فیلم شد، فکر کردم بهتر است دو شخصیت اصلی بسیار جوان و در آغاز زندگی حرفه‌ای‌شان باشند. دو نفری که تازه تحصیل در دانشکده را به پایان برده‌اند و گرسنه و حریص‌اند. فکر کردم برای بازی در آن نقش‌ها پیر شده‌ام.

آیا به تهیه‌کنندگی علاقه دارید؟

خیلی زیاد. امیدوارم فیلم‌هایی تهیه کنم که امکان ساختن کم باشد. تهیه‌کنندگی حرفه بسیار پرمشغله‌ای است ولی درعین حال جذاب هم هست.